

آسیب‌پذیریهای کمتری لطمه ببینند. متفکران آمریکایی اصطلاح "جنگ نامتقارن" یا جنگ ناهم‌تراز، را برای شیوه‌ای از جنگ مورد استفاده قرار داده‌اند که در این روش برابریهای نظامی میان گروهها و سازمانهای درگیر و یا حتی کشورهایی که از این گروهها پشتیبانی می‌کنند، با یکدیگر هم‌ترازی نداشته و بدین سبب کشورها یا سازمانهای ضعیفتر تلاش می‌کنند تا با ورود به این صحنه از آسیب‌پذیریهای کشورهای مدرن و پست مدرن حداکثر بهره‌برداری را کرده و از این اهرم به عنوان محوری اساسی برای پیشبرد سیاستهای خود بهره جویند.

حملات اخیر به تأسیسات حساس و حیاتی درون کشور ایالات متحده آمریکا نشانگر آسیب‌پذیریهای جدی این قدرت نظامی از یکسو و به‌کارگیری روشهای جدید جنگ نامتقارن از سوی دیگر است. این نوع جنگ که می‌تواند میان ارتشهای مدرن و پست‌مدرن، ارتشهای مدرن با یکدیگر و همچنین میان سازمانها و گروهها با کشورهای متخاصم باشد با ویژگیهای خاص خود اغلب به نفع به‌کارگیرندگان آن علیه یک دشمن قدرتمند خواهد بود. آمریکاییها قبل از وقوع این نوع جنگ و حملات این‌گونه آن را یک جنگ تلقی کردند و آن را مجموعه‌ای از عملیاتهای تروریستی، شبه‌چریکی، پارتیزانی، نظامی محدود، کم‌شدت و انتحاری و... دانستند.

با وجود این، هنوز هیچ کشوری در جهان نمی‌تواند مدعی نوعی مقابله مؤثر و مستقیم علیه جنگ نامتقارن باشد و تکنولوژی و پیشرفت آن به مثابه شمشیری دولبه در این نوع جنگ به‌کار گرفته می‌شود که طرفین درگیری هر کدام از امتیازات تکنولوژیک متناسب فعالیت خود در آن بهره می‌جویند. به هر حال با ورود به قرن بیست و یکم و تحول در شیوه‌های جنگ و رویارویی مظلومان و مستضعفان جهان با قدرتهای یکه‌تاز منطقه‌ای و جهانی باید بیش از پیش در انتظار رخدادهایی چون حملات اخیر علیه تأسیسات حیاتی، حساس کشورهایی همچون آمریکا باشیم. بدین سبب مقاله‌ای که در پیش روی دارید به بررسی دیدگاههای نظامیان آمریکایی در نوع جنگهای متقارن و نامتقارن و تفاوتهای چشمگیر آنها در سطوح جنگهای میان ارتشهای مدرن و پست‌مدرن و همچنین ارتش آمریکا با سازمانها و گروههای متخاصم وی می‌پردازد تحلیل مختصری از این نوع جنگ متناسب با حوزه و میدان نبرد و همچنین ابزار و شیوه‌های آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت. باشد تا این ترجمه گامی مؤثر در تألیف مقالات و کتبی در

محدود کردن خونریزیهای جنگ، به کار می‌گیرد. بسیاری از جنگهای استعماری از جنگهای سزار تا جنگهای کشورگشایان اسپانیایی و تا یورش اروپاییان آفریقا در قرن بیستم، این نوع از عدم تقارن را به وضوح نشان داد. جنگهایی مانند "ماراتن"، "آجینکورت"، "رودخانه خون" و "اومدورمان" با عدم تقارن پیروز شدند. "حمله رعد آسا" چه توسط طراحان عملیاتی آلمانی به کار گرفته شود و یا توسط نیروهای متحد که عراق را از کویت اخراج کردند، به کار گرفته شود، نمونه‌ای از عدم تقارن "شدید" است. عدم تقارن ویژگی دورانهای تغییر سریع است، به ویژه دورانهای انقلابی. در تاریخ زمین‌شناسی، دورانهایی وجود داشته‌اند که انواع نوینی ظهور کرده‌اند، اکثر آنها غیرقابل بقا از کار درآمدند و با تنوع کمتری به دورانهای جدید می‌رسند. تاریخ نظامیگری نیز همان الگو را پیروی می‌کند: دورانهای با تنوع وسیع، دوران بالنسبه همگنی را در پی دارند. عصر کنونی یکی از دورانهای تنوع است. در دهه‌های آتی برخی روشهای جنگ یا روشهای سازمانهای نظامی اختلال‌آمیز از کار در خواهند آمد و در نتیجه به یک همگن شدن وسیعتر منجر می‌شوند. اما برای دوران تنوع، عدم تقارن یک ویژگی حکمفرما بر منازعات مسلحانه خواهد بود.

این مفهوم که جنگ قرن بیست و یکم، یک ارتش آمریکایی کاملاً توانمند پسانوین را در مسیر عملیاتهای نامتقارن سبک علیه متجاوزان شریر قرار خواهد داد، فریبنده است. اما آیا این درست است؟ شاید، به ویژه در آن مواردی که یک متجاوز در انتظار دخالت آمریکایی نیست. ممکن است زمانهایی وجود داشته باشد که ایالات متحده، یک متجاوز بهره‌برنده از تجهیزات، تاکتیکها و عملیاتها به سبک شوروی سابق را غافلگیر سازد. چنین جنگهایی یادآور "طوفان صحرا" خواهند بود. دشمنانی که در انتظار دخالت آمریکایی هستند و برای آن طراحی می‌کنند، احتمالاً در کوششی برای مقابله با توانایی ارتش آمریکا از طریق ابزارهای غیرمتقارن می‌باشند.

تا اندازه‌ای، تفکر رسمی کنونی این موضوع را درک می‌کند. در واقع، عدم تقارن به یک مفهوم محوری در تفکر رسمی امریکایی درباره جنگ آینده، بدل شده است. در حالی که (دیدگاه مشترک ۲۰۱۰)، که در ۱۹۹۶ ظهور کرده بود، تصریحاً مقابله‌های متقارن و تقارنی را متذکر نمی‌شود، همه مدارک اصلی کنونی بدان می‌پردازند. مدرک "درگیری جهانی" نیروی هوایی اشاره دارد که "کشورهای متخاصم و بازیگران غیردولتی در پی ابزارهای غیرمتقارن برای به چالش کشیدن برتری نظامی آمریکا می‌باشند (یا

خواهند بود)؛ گزارش سالیانه موسوم به "ارتش پس از پروژه بعدی"، اظهار می‌دارد که "رقیبان اصلی احتمالاً استراتژیهای غیرمتقارن خلاقانه‌ای را ایجاد خواهند کرد"؛ و بررسی استراتژیک مشترک ۱۹۹۹، یک تحلیل عمیق از پیامدهای روشهای غیرمتقارن را فراهم می‌سازد. استدلال بسیار ساده است؛ جنگ خلیج فارس ظاهراً نشان داد که ایالات متحده به وسیله روشهای متعارف و سنتی به سبک شوروی سابق شکست نمی‌خورد. اگرچه در هر صورت، شکاف بین ارتش آمریکا و دشمنان که ممکن است در جنگ نیرو در برابر نیرو در منطقه باز تلاش کنند، در حال رشد است. هیچ دشمن بالقوه‌ای به زودی، یک انقلاب براساس اطلاعات در امور نظامی و ایجاد یک نیروی پسانوین را تجربه نخواهد کرد. اما دشمنان هنوز نیاز به چالش کشیدن ایالات متحده یا دست‌کم خلل‌ناپذیر ساختن خود را در برابر مداخله آمریکایی، حس می‌کنند. پس بنابراین مسئله این می‌شود که: «چه آشکالی از عدم تقارن شایعترین و به گونه‌ای مهمتر، پیچیده‌ترین شکل عدم تقارن برای آمریکا خواهد بود؟ دشمنان با به کارگیری مهمات یا تسلیحات انهدام جمعی دقیق برای پیچیده ساختن درگیری در یک صحنه عملیاتی می‌توانند یک چالش جدی را بر برخی از اساسی‌ترین اصول استراتژی آمریکا تحمیل کنند.» از زمان مبارزات یولی سِس گرت^(۱) و ویلیام شرمن^(۲)، "راه آمریکایی جنگ"، ایجاد و توسعه مقدار زیادی از مواد و امکانات در صحنه عملیات نامیده شد و سپس به کارگیری این مواد، دستیابی به یک پیروزی قاطع را از طریق یک استراتژی انهدام، جلو انداخت. این امر مشروط به فقدان یک قدرت‌افکنی مؤثر برای ضربه‌زدن به پایگاههای پشت خط مقدم دشمن است. در جنگ داخلی آمریکا، کنفدراسیون به روشنی دارای قدرت لازم برای تسخیر آمادگاههای متحدین در جاهایی مانند سیتی پونیت و ویرجینیا نبود. در جنگ جهانی دوم در صحنه عملیاتی اروپا، دریای مانش، نیروی هوایی سلطنتی و نیروی دریایی سلطنتی پایگاههای پشت خط مقدم را تا هنگامی که نیروهای آمریکایی به طور کامل به کار گرفته نشدند، ایمن نگهداشتند و در جنگ خلیج فارس، نیروی زمینی و نیروی هوایی آمریکا، پایگاههای پشت خط مقدم را مراقبت کردند.

در آینده‌ای که دشمنان دارای مهمات و تسلیحات دقیق هدایت شونده انهدام جمعی (درکنار سیستمهای حمل) باشند، پناهگاهی در صحنه نبرد ممکن است وجود نداشته

1. Ulysess Grant

2. William Sherman

باشد. حتی برتری هوایی و دفاع موشکی صحنه عملیات علیه یک دشمن مسلح به سلاح هسته‌ای کافی نخواهد بود، چون آنها نمی‌توانند نسبت به نوع کارآمدی صددردی که ضروری است، اطمینان دهند. با این فرض، ارتش آینده آمریکا ممکن است با دشمنی روبرو شود که یک استراتژی ضد درگیری را به کار گیرد که در آن سلاحهای دقیق هدایت شونده و موشکهای بالستیک خواه با کلاهکهای شیمیایی، بیولوژیک و هسته‌ای یا از انواع سلاحهای متعارف، برای یورش به پایگاههای آمریکایی به کارگرفته شوند و مناطقی را هم در صحنه عملیاتی و هم در ایالات متحده هدف گیرند و کشورهایی را هدف گیرند که برای آمریکا پشتیبانی پایگاهها و مناطق هدف‌گیری یا حق پرواز منطقه‌ای را فراهم می‌آورند.

یک دشمن با استفاده از یک استراتژی ضددرگیری مجبور به برخورد با ترکیبی از قدرت هوایی استراتژیک، نیروهای ضربتی دریایی، برتری هوایی در صحنه، دفاع موشکی صحنه نبرد، لجستیکهای تمرکز یافته برای به حداقل رساندن نیازهای تدارکاتی صحنه نبرد، و مجموعه‌ای از روشها برای محدودکردن نیاز به توسعه طولی نیروها، تجهیزات و تدارکات است. همان‌طور که طرح دفاع ملی سال ۱۹۹۷ نوشت: «روزهای شش ماه ساخت و تأمین پایگاههای منطقه‌ای وسیع پشت خط، تقریباً به طور مسلم برای همیشه فراموش می‌شوند. سلاحهای انهدام جمعی ما را مقتضی خواهد بود تا به نحو شگفت‌انگیزی ابزار به رخ کشیدن قدرت کشنده در سطوح وسعت یافته را، افزایش دهیم». توانایی و ظرفیت برای به کارگیری نیروها و پشتیبانی مجدد آنها به طور مستقیم از قاره ایالات متحده به یک صحنه عملیاتی ممکن است با به حداقل رساندن فرصتهایی که کشورهای درگیر در صحنه عملیاتی می‌توانند در آن فرصتها با تخریب پایگاههای خط مقدم آمریکا یا مناطق مورد هدف‌گیری، اعمال فشار نمایند، بسیار ارزشمند از کار درآید.

ضرورت مراقبت از نیروهای آمریکایی در برابر ضربات وارده دشمنی که از استراتژی ضد درگیری بهره می‌برد، نیاز به آنچه می‌توان آن را "مناطق شکل گرفته مجدد صحنه عملیات" نامید را بیش از پایگاههای ثابت سنتی، نشان می‌دهد. چنین مناطقی شکل گرفته مجدد صحنه عملیاتی را می‌توان در مناطق دوردست کشورهایی که میزبان کردن آنها مورد موافقت قرار می‌گیرد، با یک زمین آماده به عنوان بخش ثابتی از پایگاه، لحاظ کرد. تمامی چیزهای دیگر که باید برای جنگ از قبیل تجهیزات و سربازان آماده

شوند، می‌توانند متحرک باشند. این امر بر این نکته تمرکز دارد که فقط پیش از این که یک کاروان هوایی داخل صحنه شود و به محض این که آن کاروان منطقه را ترک کرد، سربازان و تجهیزات متفرق شوند. موجودی تدارکات در یک منطقه "دوباره شکل گرفته صحنه عملیاتی" در یک حداقلی حفظ خواهد شد و فقط به محض ضرورت دوباره تأمین می‌گردد. تسهیلات بیمارستانی و تعمیراتی نیز متحرک و متفرق خواهند بود. مناطق شکل گرفته مجدد صحنه عملیاتی می‌تواند به وسیله روشهای سازگار و منسجم متعارف، استتار الکترونیک، و یک موشک لیزر پایه و شبکه دفاع هوایی مرکب از سکوهای آتش زمین پایه و سکوهای آتش خودروهای بدون سرنشین پرتاب سریع و پراکنده در سطح وسیع و حسگرها و سکوهای فضا پایه، مورد مراقبت قرار گیرند. سیستمهای محافظ خودکار که در جایی بین یک رباط تمام عیار و توانا و یک متحرک قرن بیست و یکمی، مینهای هوشمند می‌ریزد می‌تواند امنیت منطقه‌ای را فراهم آورد. پشتیبانی کشور میزبان در یک حداقلی برای حفظ امنیت عملیاتی حفظ خواهد شد. برای پیچیده کردن هدفگیری توسط دشمنان، چندین منطقه باز شکل گرفته صحنه عملیاتی به شکل تله می‌تواند در هر کشوری که آنها را مجاز شمرند، قرار گیرند. در یک چنین "بازی گلوله بارانی" می‌توان یک فریب مؤثر را ایجاد کرده و در نتیجه هر تلاشی را برای ضربه زدن به مناطق شکل گرفته مجدد صحنه عملیاتی به وسیله موشکها، پیچیده ساخت.

یک استراتژی ضد درگیری فقط یکی از چند رهیافت غیرمتقارن است که دشمنان آینده می‌توانند به آن شکل تلاش کنند. آنها ممکن است همچنین به تروریسم، چه همزمان با یک استراتژی ضد درگیری و یا به جای آن استراتژی، به ممانعت از دخالت آمریکا در یک نزاع منطقه‌ای، بازگردند. در عصری که تسلیحات انهدام جمعی بسیار فراگیر می‌شوند، مسئله تروریسم آنچنان فشار می‌آورد که برخی از تحلیلگران امنیتی پشتیبانی از یک کاهش هزینه از عمل‌گرایی جهانی را به خاطر کم کردن فرصتهای برانگیزاننده تروریسم، آغاز کرده‌اند. به جای تقلیل هزینه‌ها، مقابله با دشمنی که متکی بر تروریسم است مستلزم یک استراتژی سه بخشی خواهد بود. در بخش نخست، به وسیله سیستم اطلاعاتی و با نیرومند کردن بیشتر آن، تحقق اهداف یورشهای تروریستی را بسیار مشکلتر خواهند ساخت. به وضوح، ظهور تکنولوژی اطلاعاتی، از جمله اشکال نوین حسگرها و روشهای جدید برای انتقال داده‌های حسگرها به اطلاعات قابل

استفاده، بخشی از حل مشکل را فراهم می‌آورد. بخش دوم این استراتژی ایجاد و تأسیس یک سیاست اعلامی است که ضربات تروریستی علیه سرزمین آمریکا، موجب اعلان جنگی علیه آنهایی که تروریسم را به کار می‌گیرند یا از آن پشتیبانی می‌کنند، خواهد شد. یک چنین رویکردی یک بخش سنتی از جنگ است. جنگ جهانی اول، روی هم رفته، با حمایت صربها از تروریسم علیه امپراطوری اتریشی مجاری آغاز شد. حامیان آینده تروریستها - خواه رژیم طالبان در افغانستان، لیبی یا یک کشور جدید - بایستی بدانند که آنها یک عمل جنگی را انجام می‌دهند و بهای متناسب آن را باید بپردازند. بخش سوم این استراتژی، اطمینان از این است که اگر سرزمین آمریکا توسط تروریسم مورد هجوم قرار گیرد، نتیجه آن پشتیبانی عمومی از عمل مؤثر علیه مبادرت‌کنندگان به آن خواهد بود، تا عدم درگیری در نزاعی که نخست به این مسئله منجر شده است.

در میان آشکال عدم تقارن، جنگ شهری می‌تواند پیچیده‌ترین و محتمل‌ترین آنها باشد. در سال ۱۹۹۶، رالف پیترز^(۱) نوشت که: «آینده جنگ در خیابانها، فاضلابها، ساختمانهای بلندمرتبه، پارکهای صنعتی، خانه‌های پراکنده، بیغوله‌ها و پناهگاههایی که شهرهای مجازی جهان ما را تشکیل می‌دهد، خواهد بود... در قرن بعدی در یک جهان شهری شده به گونه‌ای غیرقابل کنترل، ما قادر به اجتناب از درگیریهای کوتاه جنگی و حتی جنگ شهری تمام عیار، نخواهیم بود.»

اما همان‌طور که توماس ریکس^(۲) می‌گوید: جنگ شهری، یک حوزه‌ای است که در آنجا ابتکار پیوند خورده با انقلاب در امور نظامی تاکنون "کمکی نکرده است". حتی اداره حسابرسی کلی^(۳)، عدم توانایی ارتش آمریکا را در انجام عملیتهای شهر متذکر شده است.

به طور قابل قبولی، چندگونه از فعالیتهای نظامی، مشکل‌تر از جنگ در یک شهر مدرن هستند. سرلشکر رابرت. اچ. اسکیلز^(۴) می‌نویسد:

یک مرکز شهری بزرگ، دارای چندبُعد است. سربازان باید با تهدیدات درجه بالا و زیرزمینی روبه‌رو شوند. هر ساختمانی می‌تواند آشیانه موقعیتهای مستحکم دشمن باشد که یک به یک باید از آن سنگرها بیرون آورده شوند. به علاوه، یک دشمن با تجربه، به سادگی، موقعیتهای ارتباطی بین ساختمانها را

1. Ralph Peters

2. Thomas Ricks

3. General Accounting Office (GAO)

4. Robert H. Scales

می‌تواند ایجاد کند. بافضای مانوری محدود، محیط شهری، عملیات متحرک را محدود می‌سازد و به طور وسیعی تأثیر سلاحها را با به حداقل رساندن سطوح درگیری، خنثی می‌کند. علاوه بر افزایش مشکلات کنترل و فرماندهی، مجاورت ساختمانها، بی‌نظمی‌هایی را در ارتباطات ایجاد می‌کند. سرانجام تأثیرات روانی جنگ بر سربازان، غلوآمیز می‌شوند. درحالی که ترتیب تهدیدات از ابعاد گوناگون دارای یک تأثیر ناتوان‌ساز بر سربازان است، علاوه براین، فرآیند از هم پاشیدگی را که تمام واحدهای نظامی درگیر در عملیاتهای تن به تن را در هم می‌ریزد، تسریع می‌کند.

چنین جنگیدنی مستلزم شش معمای کلیدی است: (۱) هماهنگی میان واحدهای نظامی در عین جدا ساختن آنها در واحدهای کوچک و با توجه به این واقعیت که ساختمانهای بلند می‌توانند حوزه و قلمرو سیگنالهای رادیویی را محدود سازند، مشکل و پیچیده می‌شود؛ (۲) این جنگیدن آرام و خسته کننده است، و امتیاز مانور و سرعت تصمیم‌گیری را که یک ارتش پیشرفته بیش از ارتشهای کمتر پیشرفته دشمن دارد، خنثی می‌سازد؛

(۳) تشخیص و تمیز رزمندگان و غیررزمندگان مشکل است؛ (۴) میدان نبرد اغلب مملو از غیررزمندگان است؛ (۵) حفظ کنترل یک منطقه اغلب مشکلتر از پاکسازی اولیه آن است، زیرا سربازان دشمن ممکن است پاکسازی را مهار و کنترل کنند؛ (۶) چون شهرها مرکز ارتباطات و خطوط اطلاعاتی است، عملیاتها در آنجا روشن و شفاف خواهند بود، خبررسانی در اطراف جهان با تنوعی از ابزارها از قبیل تلفنهای شبکه‌ای تا دوربینهای شبکه‌ای که از طریق مودمها به ماهواره متصل می‌شوند، صورت می‌گیرد. در این ترکیب، این معماها یک مشکل فوق‌العاده پردردسر را تحمیل می‌کنند.

در واقع سه نوع متفاوت عملیات وجود دارد که ارتش آمریکا می‌تواند در مناطق شهری به انجام آنها مبادرت کند که عبارتند از: ایجاد سیستم پلیسی، تکهای غافلگیرکننده و رزم فرسایشی. در میان اینها رزم فرسایشی مشکلترین آنهاست. همان‌طور که گزارش سال ۱۹۹۷ گروه طراحی دفاع ملی یادآور شده، «کنترل شهری - یا نیاز به کنترل فعالیتها در محیط شهری - به اندازه کافی مشکل خواهد بود. عملیاتهای تصرفی - نیاز به خارج ساختن نیروهای دشمن از پایگاههای تمرکزی آنها - حتی بیشتر چالش‌آمیز خواهد شد». بخشی از این راه‌حل، دکترین، آموزش و قواعد بهتر درگیری

می‌باشد. تفنگداران دریایی آمریکایی از سازمانهای دیگر در این حوزه پیشرفته‌تر هستند. در تجربه "جنگ شهری" که در اکلند کالیفرنیا در سال ۱۹۹۹ روی داد، تفنگداران دریایی استفاده از تکنولوژی موجود مانند کامپیوترهای دستی، هواپیماهای بدون سرنشین و چترهای نجات هدایت شونده توسط سیستم موقعیت‌یابی جهانی (GIS) را در یک جنگ شهری آزمایش کردند. در عین حال، تفنگداران دریایی راههای گوناگون سازمان‌دهی واحدهای درگیر در جنگ شهری را به ویژه با ساختارهای سلسله مراتبی کمتر و شبکه‌یافتگی بیشتر بررسی و آزمایش می‌کنند. در دوران انقلابهای نظامی، تغییرات مفهومی و سازمانی تقریباً همیشه مشکلتر از گزینش تکنولوژی نوین است. این امر مسلماً در مورد جنگ شهری نیز صادق است. جوئل گارثو^(۱) می‌گوید: «یک شبکه الکترونیکی ممکن است یک انعطاف‌پذیری، قابلیت تنظیم و یک رقابت‌گرایی غیرقابل پیش‌بینی را به نیروهای دریایی بدهد، اما همچنین ممکن است و به طور اساسی راهی را که سازمانهای دریایی برای بیش از ۲۰۰ سال برای آن کوشیده‌اند، بازکند.»

حتی تکنولوژی کنونی برای عملیاتهای شهری ناکافی است. دو نوع تکنولوژی ممکن است به کاهش دادن برخی از چالشها کمک کند: تسلیحات غیرکشنده و رباطها. بهره‌برداری از ضربات کشنده دورایستا، حتی اگر آنها پیوسته از آنچه اکنون وجود دارد دقیقتر باشند، در جنگ شهری، محدود شده باقی خواهند ماند. جنگ شهری در برگیرنده جنگها و درگیریهای نزدیک است و اغلب در حضور افراد غیرجنگجو رخ می‌دهد. تواناییهای غیرکشنده می‌تواند ارتش آمریکا را برای غلبه بر دشمن در محیطهای شهری با حداقل تلفاتهای غیرنظامیان و خطرپذیریهای محدود شده برای نیروهای آمریکایی، توانا سازد. اگر تسلیحات غیرکشنده‌ای که می‌توانستند به طور موقت مردم را ناتوان سازند، گسترش یافته بود، جداسازی رزمندگان از غیررزمندگان خطرپذیری بسیار کمتری را برای نیروهای آمریکایی در پی می‌داشت. برای حفظ مناطقی که تاکنون پاکسازی شده‌اند، تسلیحات غیرکشنده می‌تواند خطرپذیری را برای سربازان آمریکایی در زمان انجام وظیفه، کاهش دهد و رویدادهایی را که غیررزمندگان سرگشته در مناطق پاکسازی شده در آنها آسیب خواهند دید، تقلیل بخشد. برای کنترل

1. Joel Garreau

مهاجرین - که یک امر حیاتی است اما اغلب بعد نادیده گرفته شده جنگ شهری است - تسلیحات غیرکشنده می‌تواند برای متوقف کردن شورشها و کمک به نیروهای آمریکایی در ارتباط با جنگجویان که می‌کوشند تا در میان مهاجرین پنهان شوند، یاری رسان باشد. یک کارگاه پژوهشی برگزار شده توسط نیروی زمینی در آزمایشگاه پیشرانه جت، که تخصصهای نظامی و نوآوریهای رباطی را تلفیق کرده است هنگامی که توجه کرد به این که رباطها تعهدات خاصی را برای جمع‌آوری اطلاعات برعهده می‌گیرند، با اولویت‌ترین مأموریت در عملیاتهای جنگ شهری را پیش‌بینی نمود. ماهواره‌ها و حساسه‌های موجود برفراز سرما هرگز نمی‌توانند نوعی از تصویر سه بعدی پویا برای جنگ شهری را تهیه کنند. علم رباطها توانایی ارائه دید افقی را برای افزایش حساسه‌های عمل‌کننده برفراز ما داراست. افزون بر آن، علم رباطها می‌تواند بخشی از یک "محیط دینامیک"، را برای محافظت از زندانیان و جلوگیری از آلوده‌سازی مناطق پاکسازی شده، شکل دهد. سودمندترین راه برای نفوذ در مناطق تحت کنترل دشمن می‌تواند از طریق شبکه‌های بسیار کوچک اما با حساسه‌های رباطی دارای قدرت تفکیک پایین و با یک تصویر اطلاعاتی کاملاً پرورش یافته از طریق پیوست دانسته‌ها باشد. بهره‌برداری از سیستمهای رباطی نیز تقریباً پایان ناپذیر است. در منازعات مسلحانه آنها نه فقط توانستند کارکردهای اکتشافی و شناسایی را انجام دهند بلکه آنها می‌توانند همچون کاشفان و پاکسازان مین‌ها، پراکنده‌سازان دود یا دیگر مواد تاریک‌زا، به‌کارگیرندگان یا از بین‌برندگان موانع، رله‌کننده‌های ارتباطی، تعیین‌کنندگان هدف، تله‌ها، آمبولانسها، "یدک‌کشهای" لجستیکی، سپرهای متحرک یا سیستمهای ضربتی تهاجمی عمل کنند. دانشمندان همچنین پیش‌بینی می‌کنند که دهه‌های آتی یک انقلاب زیست مکانیکی را در پی خواهد داشت که در آن دستگاههای مهندسی با دستگاههای ارگانیک با یکدیگر سازوار می‌شوند و در نتیجه به انواع گوناگونی از آدمهای مکانیکی منجر می‌گردند. در اوایل سال ۲۰۰۰، دانشمندان یک سلول انسانی را با یک تراشه مداربندی شده الکترونیکی ترکیب کردند. با کنترل کردن تراشه توسط یک کامپیوتر، دانشمندان می‌گویند که آنها می‌توانند فعالیت این سلول را کنترل کنند. کامپیوتر پالسهای الکتریکی را به سمت این سلول تراشه ارسال می‌کند، که با این کار خلل و فرج غشا سلولی برای بازشدن و فعال شدن سلول، تحریک می‌شود. دانشمندان امیدوارند که بتوانند این سلول تراشه‌ها را به تعداد زیادی در کارخانه تولید کنند و آنها را در بدن برای جایگزین شدن یا

سالم‌سازی بافتهای بیمار، قرار دهند. از یک دیدگاه نظامی، این الگوهای آدم‌ماشینی ممکن است برای میدانهای نبرد از رباطهای کاملاً مکانیکی مناسبتر باشند. برای مثال، دانشمندان یادآور می‌شوند که چندین دهه در برابر رباطهایی به اندازه یک سوسک خانگی وجود دارد که آنها تحرک این سوسکها را داشته باشند، اما پیشرفت اساسی و بنیادی در قرار دادن دستگانهایی در سوسکهای خانگی زنده که اجازه می‌دهد تا آنها "هدایت شوند" صورت پذیرفته است. در جنگ شهری آینده سوسکهای خانگی حامل حساسه‌ها، ممکن است توسط سربازان به منظور تأمین برتری اطلاعاتی، در رزم‌آیش قرار گیرند.

به سخنی روشنتر، دهه‌های فراروی ما در قرن بیست و یکم شاهد هم جنگ رسمی متقارن میان دو کشور مدرن خواهند بود و هم شاهد جنگ رسمی غیرمتقارن که میان یک ارتش پسانوین علیه یک ارتش مدرن صورت می‌گیرد، خواهد بود. که این تکرار هم جنگ ایران و عراق و هم جنگ خلیج خواهد بود. در اولی، ایالات متحده احتمالاً به طور غیرمستقیم درگیر بود که به صورت تأمین پشتیبانی از انواع گوناگون آن برای هم‌پیمان خود بود. به سبب این که کشورها بیشتر و بیشتر به تسلیحات هسته‌ای دست می‌یابند، جنگ رسمی میان آنها ممکن است بیشتر شبیه جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۹۹ باشد تا جنگ ایران و عراق. جنگجویان ممکن است چند ضربه متعارف محدود را به یکدیگر پرتاب کنند و شاید هم برخی از تهاجمهای کامپیوتری را صورت دهند، اما اولاً بر تجاوزهای نیابتی برای ماندن در زیر آستانه انتقامجویی جمعی توسط دشمنان یا فشارهای سیاسی و اقتصادی بقیه کشورهای جهان، تکیه می‌کنند. این موضوع می‌ماند تا دیده شود که آیا ارتش پسانوین دیگری برای به چالش کشیدن ایالات متحده ظهور خواهد کرد و یا آیا همان طور که تفکر استراتژیک آمریکایی فرض می‌کند، ارتش پسانوین آمریکا همواره برای غلبه بر روشهای غیرمتقارن به کارگرفته شده توسط ارتشهای مدرن، توانا خواهد ماند؟

